

بازخوانی شعری از سیلویا پالات

جلیل قیصری



سیلویا پالات

فروسی چکد از درون خویش / اما محو شدن آهسته‌اش / در دست بادباز نماید*

نکثر و تلاطم نسل پانسی است به میل به جاوہنی انسان تا همانند ابری که می‌رود و دریا را می‌آوردند که در اینه آن محو شدن خود را به دست باد مرگه بنگرد او نیز در اینه فرزند خود هم محو شدنش را به دست باد - مرگ بنگرد و هم به تلاطم حضور و جاوہنی و بی‌مرگی اش در فرزند خود مطمئن شود.

مشب همه شب تنفس پروانه‌وارت امیان زرهای خشک صورتی پریر می‌زند ابیدار می‌شوم تا گوش فرادهم احرایی دور در گوشم می‌جنبد*
تنفس کودک به پروانه در حال پریر زدن تشبیه شده است که تشبیه بسیار زیبایی است اما گل‌های رُز در یک نگاه می‌تواند گل‌های رُز خشکیده در اتاق باشد که در اثر بی‌توجهی و شاید به خاطر گسل خانوادهگی خشکیده است و در نگاهی دیگر شاید بیکر گلفام زن مدفنر باشد چرا که در بند بعد خود را در جامعه گلفام تصویر می‌کند رنگ صورتی، رنگ آرزوهای زن است و در اکثر شعرهای پالات به این رنگ نوجه شده است تنفس پروانه‌وار کودک می‌خواهد به آرزوهای در حال خشکین زن یا همان گل‌های رُز جان ببخشد دریای دور هم آینده ترنشیب و فراز کودک است که خود در راستای میل به جاوہنگی مانر رقم می‌خورد.

با نخستین شیونات از بستر فروسی لغزم اگر کخت و گلفام در جامعه بلندخواب ادعانات پاک / اما چو دهان گریه‌یی باز می‌شود*
تنفس‌های تند کودک ترینند پیشین نشان از آن می‌داد که باید بیدار شود این نفس زدن‌های تند و برانگیزار به شوی می‌میل می‌شود تا زن کخت به همان گل‌های رُز در حال خشکین جان بگیرد و با تمام وجودش به پروانه بی‌نودند تشبیه دهان کودک کرسنه به دهان بچه گریه یا آن معصومی و زیبایی تشبیه قابل ملاحظه‌یی است.

* چنانچه پنجه سپیده می‌زند او ستارگان بی‌اورش را فرسوی بلعد / اکنون نتهای انگشت شخارت را می‌آزمای / آواهای زلال چون حباب اوج می‌گیرد*
ستارگان بی‌اور می‌تواند نظایر می‌ماند رنگی مادر تا این جا باشد اما کویک - آرزو سپیده می‌آورد که همه امیدهای بی‌نودند قبلی یعنی ستارگان بی‌اور را می‌بلعد و بی‌دیگ می‌کند نتهای انگشت شماری که پس از واصل شدن کودک و مانر در با گل و پروانه به بگدنگر، آرموده می‌شوند آواهایی را به وجود می‌آوردند که همان تلاطم صدای مانر، در کودک است که پس از رایش و مداری و عمری شپزنده‌مداری در سپیده آرزوی مانر اوج می‌آورد می‌گیرند و زلال و مانا در جهان گسترش می‌یابند چرا که باید پرواز را به خاطر سپرد که پرنده مردانی است*

دو را عشق در درونم / چون سافتی درشت و وزین به کار انداخت / اقلیله برکت پایت سیلی زد او فریاد بی‌پروایات در میان عناصر جا گرفت*

رویدیه شعریا عشق مزین می‌شود پندیده متفسی که لبث تلاطم نسل‌ها و تلاطم زمان و در نهایت انعام هستی است، طفیل هستی عشقتد آنمی و پری حیات نسل‌ها به زمان معنا می‌دهد چرا که اگر انسان نباشد زمان بی‌معنی است حضور انسان به حرکت و زمان جان می‌دهد و جمع انسان و زمان به هستی مفهوم می‌بخشد سیلی زدن قابله بر کف پای کودک همان تلنگر بر کودک سافت را تلقی می‌کند و فریاد بی‌پروای ساعت - کودک در میان عناصر طنین می‌انگازد.

آوا ی مسا پرواک می‌گیرد به بزرگداشت ورودت / انسدیده‌یی نسون در موزی‌هایی یادگیر برهنگیات برامت ما سایه می‌افکند اسات چون دیوار، گرداگردت ایستاده‌یام*

تندیسه‌یی نوین یا همان کودک برهنه نورسیده شادمانی والدین را پرواک می‌دهد اما موزه - جهان جایی است یادگیر و نامطمئن، برهنگی و معصومیت و پایی کودک بر والدین سایه امنیت می‌افکند، هم امنیت در این موزه - جهان یادگیر و هم سایه امنیت بر پیوند خانواده‌یی والدین مات چون دیوار برگرده‌گردم تندیسه‌یی نوین یا کودک برهنه ایستادند چون هنوز تردید دارند به محکم تر شدن پیوند در این موزه - جهان یا خانه - اجتماع که می‌رفت تا بگنجد با این‌که گسته است، مات چون دیوار گرداگرد این ملود زریا یا کودک - آرزو ایستادن نیز ایملز زیبایی را در ذهن و نگاه تدایی می‌کند.

امن مادرت نیستم بیش از آن اثر که آینه‌یی را

صیحه‌کاهی*

تو را عشق در درونم / چون سافتی درشت و وزین به کار انداخت / قابله برکت پایت سیلی زد / و فریاد بی‌پروایات در میان عناصر جا گرفت
آوا ی ما پرواک می‌گیرد، به بزرگداشت ورودت تندیسه‌یی نوین در موزه‌یی یادگیر، برهنگیات بر امنیت ما سایه می‌افکند مات چون دیوار گرداگردت ایستاده‌یام
من مادرت نیستم بیش از آن اثر که آینه‌یی را فروسی چکد از درون خویش تا محو شدن آهسته‌اش را

در دست باد باز نماید / شب همه شب تنفس پروانه‌وارت / میان زرهای خشک صورتی پریر می‌زند / بیدار می‌شوم تا گوش فرادهم / دریای دور در گوشم می‌جنبد.

با نخستین شیونات از بستر فروسی لغزم / کخت و گلفام در جامعه بلندخواب، / ادعانات پاک / همچو دهان گریه‌یی باز می‌شود.

قاب پنجه سپید می‌زند / و ستارگان بی‌اورش را فرو می‌بلعد / اکنون نتهای انگشت شخارت را می‌آزمای / آواهای زلال چون حباب اوج می‌گیرد.

* برگرفته از کتاب هتکسیر نا ایوتده ترجمه سعید سیدپور